

ا ق ت ج زشت و کرانه استخوان بازو با بجز پوسته یا پوسته ساق و ران **ق ت ج**
بالمغ زشت بودن و کرانه آرنج و پوسته ساق و ران و بالمغ و شمشیر با خرس **ق ت ج**
بالمغ و شمشیر و جاساده و آبی من و فاضل و ساه و ویکلی و دبی و درشت و جفا کار و دردم
و جزان و خزانه خام **ق ت ج** یا کله ترانیده و بجان برنگره و شتر نوار و آن دوا
زده ترست که عرب بدان بازی کت **ق ت ج** بالمغ و شمشیر یا بملکه بردن
و آتش زدن و طینه کردن در نسبت کسی و خوردن کرم دندان و جویس و آریانه شده
و از خزانه بردن و چوب بر آنگاه من تا بجان و ران کند و زود رفتن
جشم و بعلف بستن کسی را بعد از آن که خود داده باشد مراد ف ت ج و خوره
که در خزانه دندان او من و شکاف چوب مراد ف ت ج و ق ت ج و ق ت ج یعنی طینه زنده
نیز آمده و بختین کار بر ترک و خور و یا کله که در کس را سیراب کند ف ت ج و ق ت ج
شویا یا آنچه در تنه و دیک مانده و منقش است نیز القاشق برده شسته شود **ق ت ج** بالمغ
چای که در دست از روی آب بر کف نشود **ق ت ج** بالمغ و شمشیر و این آتش نه و با
المغ و شمشیر و ال کاسه فرو من و قیتر تراش و اطراف کیه تازه **ق ت ج** بالمغ و شمشیر
کردن و خسته کردن در ششها به ران آمان و بقی بجز آیدان و ریشی کاف و بجز خود
و کسخت که شتر بجا را بکشد و بالمغ نام و ادیست و او را هر چه و شسته در هر ماه
وزخم رساندن و پوشیدن زره که بدن را بچو کن یا کله بالمغ و شمشیر جراحت سلاح
باشد و بالمغ در ران و بختین ریش بر آمدن و بر آید کله گوشت **ق ت ج** بالمغ و شمشیر
قوه و پدید آمدن حمل با قه را و نام دندان سندان است چون از شتر و مانند آن
ا ق ت ج ریش چرخه خالص **ق ت ج** بالمغ خالص هر چه و آبی کویا جینه باشد دروی
بست و جز آن در زمین کلاب و درخت نماند شسته باشد یا زینبی که از برای رخت
و نمال نشان باشد در روی بست و بالمغ و بست و شتر منسوب بشتر تطیف

ق ت ج

ا ق ت ج بالکسرتیم بازو و او را و سر کین مار و بالمغ تو بل در دیک کردن و بلین
شدن شعر و جز آن و بول انداختن سگ و بول سگ و بالمغ و قه را نام گوید
بمزدلفه و ملکست موکل بر و نام باد شاهی است از باد سمان و قوس فرخ کمان
رنگین که در هوا ظاهر شود و از آن گمان که شتر و کمان شمشیر که از قوس
فرخ برای آن گویند که قه ما خود است از قه بالمغ یعنی راه زرد و سرخ و سب یا
ا کله بست ما خود است از قه بمعنی ارتفاع یا منسوب است ملک موکل بر یا
منسوب است به باد شاهی از باد سمان **ق ت ج** بالمغ و شمشیر که گویند آن سیر
ا ق ت ج بالکسرتیم که کین و بالمغ و شمشیر و بختین زردی دندان و زرد شدن آن
مراد ف ت ج بالمغ **ق ت ج** بالمغ کرم و بست خشک خوردن چنانکه در وی شکسته
ا ق ت ج بالمغ سر بر آوردن شتر بعد از آن آب خوردن و کله را شش آب **ق ت ج** بالکسرتیم
و بالمغ دو ماه سرای سخت **ق ت ج** بالمغ خم درون چیزها مانند چو کمان و جز آن و کله
راست کردن برای در و سر را بستن شتر و سر برداشتن از آب بجهت سیرابی و
بزور داشتن بر خوردن آب **ق ت ج** بالمغ و شمشیر و کله در آن کله در آن **ق ت ج** بالمغ
ریم و جز شدن در زخم و خانه را جاروب کردن و جو صفت نزدیک میند **ق ت ج**
بالمغ زرد آب و ریم و زردا بستن در زخم **ق ت ج** بالمغ و شمشیر که کین
کشتن بزودن چیز خشک هر چه خشک و کله در دست مراد ف ت ج و شمشیر کمان سال از
دی میان خالی **ق ت ج** بالمغ و صفت همین و نام شاعر است **ق ت ج** بالمغ و شمشیر
اندرون بواسطه جاری **ق ت ج** بالمغ و شمشیر خوب بالان و مالیک شتر و
رون درخت قناد **ق ت ج** بالمغ و شمشیر است مع خا و در **ق ت ج** بالمغ خوردن خیار و
بختین خیار و باد کس بعضی گفته اند چرب شمشیر یا بامی از آن و بالکسرتیم
بزرگ کمان **ق ت ج** بالمغ و شمشیر و در آن شکاف و در آن با زدن و طینه شمشیر